



پدیده‌شناسی تقویمی هوسرل

باب زاندمایر
شکوفه همتی

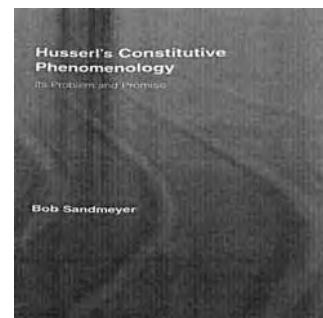
نویسنده در وهله اول به مطالعه ریشه‌های حیات قصدی بدان گونه که هوسرل توصیف کرده است می‌پردازد. وی به طور خاص به آثار اخیر هوسرل یعنی همان آثاری که کمی قبل و بعد از بازنشستگی اش در سال ۱۹۲۸ به نگارش درآورده بود توجه و تمرکز می‌نماید. مسئله و پرسش اصلی نویسنده، مسئله خود - تقویمی من استعلایی و به ویژه صورت‌بندی یگانه از تقویم تاریخی ای است که در آثار دوره آخر هوسرل تدوین گشته است.

نویسنده که در آغاز پژوهش خود درباره فلسفه هوسرل، آثار منتشر شده هوسرل و به ویژه ترجمه انگلیسی آنها را مبنا قرار داده بود، اذعان می‌نماید که پس از خواندن دست‌نوشته‌های هوسرل در آرشیو لوون دچار یک تحول فکری می‌گردد و همین تحول سمت و سوی این کتاب را معین می‌نماید. اما مشکلی در این جا وجود دارد: در حالی که به نظر نویسنده بسیاری از آثار منتشر شده هوسرل‌یانا به گونه ای هستند که تفسیر خاصی را از این آثار نمایان می‌سازند، دست‌نوشته‌های هوسرل در آرشیو لوون به لحاظ پژوهشی با جهت‌ها و نتایج آشفته ای همراه اند که نیاز به یک چارچوبی دارند که بتوان آنها را در آن جای داد. به همین دلیل نویسنده برای این که به بررسی مسئله اصلی خود که خود - تقویمی من استعلایی است بپردازد، احساس نیاز می‌کند که "نظام کامل فلسفه پدیده‌شناختی هوسرل را - اگر بتوان گفت که چنین نظامی وجود دارد - پژوهش نماید". بنابراین، نخستین پرسش وی این است که آیا هوسرل صورت‌بندی نظامندی از فلسفه اش ارائه کرده است یا خیر. به نظر وی، هوسرل در آثار منتشر شده اش تنها "مقدمات" و مطالعات مقدماتی را ارائه می‌کند. چنین چیزی برای چارچوب بندی نظامند آثار گوناگون آرشیو لوون ناکافی است. برداشت نویسنده به طور کلی این است که تحول فلسفی هوسرل نشان دهنده تحولی واحد و یگانه است و می‌توان پژوهش‌های دوران پختگی هوسرل را به طور منسجم با آثار اولیه اش در یک چارچوب قرار داد. هوسرل چنین صورت‌بندی ای را در پایان جلد اول ایده‌ها که اولین مقدمه کلی وی درباره پدیده‌شناسی است مطرح می‌نماید. از این رو، پیگیری این مقدمه کلی می‌تواند به تدوین نظامند کل مسائل پدیده‌شناختی یاری رساند.

حال با توجه به آثار منتشر نشده هوسرل در آرشیو لوون، نویسنده می‌پرسد که: "آیا می‌توان صورت‌بندی یگانه ای از پدیده‌شناسی یافت؟ آثار منتشر نشده هوسرل دربردارنده مجموعه ای از پژوهش‌ها است که بسیاری از آنها بررسی‌های تجربی بسیار نظم یافته ای هستند. بررسی این آثار منتشر نشده، بدون توجه به ساختار کلی ای که بواسطه بایگانی کننده گان (از جمله هوسرل) تحمیل شده است، نشان دهنده یک مجموعه گسسته است. با وجود این، اگر به روش پژوهشی کلی هوسرل بنگریم می‌توانیم در پژوهش‌های بسیار بنیادی وی دو جهت گیری خاص را تشخیص دهیم. هوسرل در پی آن بود که قلمرو حیات قصدی را تنها با ارائه توصیف کلی ای از پدیده پژوهش نماید و بدین ترتیب ساختار متضایف ابژکتیویته را از آن جهت که در آگاهی قصدی مورد نظر است چارچوب بندی نماید. بعدها هوسرل در ماه‌ها یا حتی سال‌ها بعد (بارها و بارها) به این مسائل بازمی‌گردد. هوسرل از همان جایی که رها کرده است دوباره آغاز نمی‌کند بلکه با روشن نمودن نتایج پژوهش‌های بعدی از چارچوب اولیه فراتر می‌رود. روش هوسرل، همان طور که وی می‌گوید، "زیگ زاگ رفتن" است."

بدین ترتیب، پژوهش‌های هوسرل همواره بازنگری تدریجی ایده پدیده‌شناسی می‌باشد. این ویژگی روش شناختی برای فهم کل چارچوب پژوهش‌های هوسرل مناسب می‌باشد. پس:

"اگر، همان طور که هوسرل می‌گوید، مهمترین بخش فلسفه وی در دست‌نوشته‌های منتشر نشده اش یافت می‌شود و این دست‌نوشته‌ها اصولاً نشان دهنده بازنگری تدریجی ایده پدیده‌شناسی هستند آن گاه این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان به گونه ای مناسب ایده پدیده‌شناسی منظوری در آنها را آشکار نمود... در فصل اول به همین موضوع می‌پردازم و سعی می‌کنم با نشان دادن روش زیگ زاگی در پژوهش‌های هوسرل، ساختار دست‌نوشته‌های هوسرل را به



Husserl's Constitutive Phenomenology,
Sandmeyer, Bob,
2009.



صورت بسیار کلی تدوین نماید. به همین دلیل عنوان فصل اول، "پرسش محوری" می‌باشد. عنوان فصل دوم نیز "مواجهه هوسرل با دیلتای: گرایش واحد در پژوهش‌های هوسرل" است. چرا چنین عنوانی برگزیده می‌شود و با فصل پیش چه ارتباطی دارد؟ نویسنده می‌گوید: "تصور اینکه پژوهش‌های گوناگون هوسرل، یک نظام از فلسفه پدیده شناختی را شکل می‌دهد، تصویری جسورانه است... [زیرا] ما باید به خاطر داشته باشیم که هوسرل هرگز به انتشار نظام فراگیری از فلسفه پدیده شناختی اقدام نکرد. وی هرگز چنین چارچوبی را منتشر نساخت. شاید به این خاطر که پدیده شناسی، همان طور که هوسرل در نقاط بسیاری بیان می‌کند، ضد سیستم است. پس معقول به نظر می‌رسد که بعد از فصل اول، دلایل انضمامی‌ای را ارائه دهیم که چرا این هدف من [ارائه نظامی واحد از پژوهش‌های هوسرل] مشروع است. برای یافتن اظهارنظری که بتواند جهت گیری مرا تأیید نماید به مجموعه نامه نگاری‌های هوسرل رجوع کردم و دریافتیم که هوسرل بر آن است که بزرگترین و مهمترین بخش از آثارش را می‌توان در دستنوشته‌های پژوهشی منتشر نشده اش یافت و این نوشته‌ها بیانگر مسیر واحدی از پژوهش می‌باشند. هوسرل در بحث و گفتگوی خود با ویلهلم دیلتای و به ویژه با دانشجوی دیلتای، جرج میش، بیان می‌کند که گرایش و محرکی در سراسر کارهایش بعد از ۱۹۰۵ وجود دارد. این گرایش در سراسر آثار منتشر نشده اش وجود دارد، اما به سختی با نگاهی صرف به آثار منتشر شده اش قابل تشخیص است. وی به میش می‌گوید که پدیده شناسی "علم انسانی مطلق" است و این تصور از پدیده شناسی همان تصویری است که تقریباً تمام آثار وی را بعد از ۱۹۰۵ آشکار می‌کند. به همین دلیل در فصل دوم این مطالب را عرضه می‌کنم تا نشان دهم که خود هوسرل دست کم معتقد بود که بسیاری از پژوهش‌هایش مسیر واحدی از پژوهش را بیان می‌کنند."

متأسفانه هوسرل در نامه خود به طور روشن بیان نمی‌کند چگونه این گرایش واقعاً پژوهش‌های وی را بعد از ۱۹۰۵ شکل می‌بخشد. از همین رو نویسنده در فصل سوم تلاش می‌نماید تا تبیین مناسبی از این موضوع ارائه دهد. به نظر وی می‌توان با پیگیری توصیف‌های هوسرل از قصدیت و تقویم معنا بعد از نامه نگاری و گفتگوی وی با دیلتای، انقلاب و تحول روش شناختی مهمی را در پژوهش‌های وی تشخیص داد. "هوسرل در مورد کارایی مدل ساختاری از قصدیت که در پژوهش‌های منطقی و جلد اول ایده‌ها ارائه کرده بود، دچار تردید می‌گردد. هوسرل احساس می‌کند که مدل ماده/صورت از قصدیت که در این آثار توصیف گشته است، توصیف مناسبی از آگاهی خودانگیخته از آن جهت که به ابزار کتبویته‌های مقولی مربوط است ارائه می‌دهد، اما نمی‌تواند تبیینی برای تقویم آغازین جریان آگاهی من باشد. بنابراین هوسرل برای سالیان متمادی توجه خود را به همین حیات آگاهی معطوف نمود و سعی کرد تا در پژوهش‌های ژرف کاوانه خود وحدت جریان آگاهی را تبیین نماید. هوسرل در طی این سال‌ها به توسعه مدل تکوینی جدیدی از جریان آگاهی می‌پردازد. این توسعه مرهون پژوهش‌های هوسرل درباره ساختار زمانی صورتی یک آگاهی منفرد می‌باشد."

اولین نشانه‌های روش تکوینی جدید از تحلیل پدیده شناختی را می‌توان در تحلیل‌های هوسرل از زمان، به ویژه در تحلیل‌های وی در سال‌های ۱۸-۱۹۱۷ یافت. در اینجا اختلاف و تمایزی میان تحلیل‌های پدیده شناختی اولیه هوسرل با تحلیل‌های پدیده شناختی بعدی‌اش آشکار می‌شود. پس از این بود که هوسرل به ایجاد یک پدیده شناسی نظاممند اهتمام ورزید که به طور منسجم دو چارچوب از پژوهش وی را به هم متصل می‌نمود، یعنی روش قبلاً توسعه یافته توصیف ایده تیک و روش بعدی پدیده شناسی تکوینی. نویسنده در فصل چهارم تلاش و کوشش هوسرل در این دوران را برای ایجاد یک سیستم از فلسفه پدیده شناختی به تصویر می‌کشد. نویسنده خاطر نشان می‌کند که: "هوسرل به همراه فینک تلاش نمود تا مجموعه‌ای از آثار را تحت عنوان "نظام فلسفه پدیده شناختی" به نگارش درآورده و منتشر سازد، اما بنا به دلایلی هرگز موفق نشد تا این پروژه را کامل کند. در فصل چهارم، محتوای این "نظام" را براساس طرح‌ها و یادداشت‌هایی که در طی دهه سی توسط فینک به نگارش درآمده است توصیف می‌نمایم... نتیجه فصل چهارم این است که نشان می‌دهم هوسرل طرح معینی برای وحدت بخشیدن به مدل‌های اولیه خود (مدل‌های ضدتاریخی) و مدل‌های بعدی (مدل‌های زمانمند) از آگاهی قصدی داشت."

این کتاب دارای چهار پیوست نیز است که در هماهنگی با چهار فصل کتاب می‌باشد. اولین پیوست فهرستی از آثار هوسرل را که در طی حیات وی منتشر شده است ارائه می‌دهد. پیوست دوم، ترجمه کامل نامه نگاری میان هوسرل و جرج میش است. (مکاتبه میان هوسرل و دیلتای قبلاً به انگلیسی ترجمه شده است). پیوست سوم همان طرح و تنظیماتی است توسط فینک در مورد پژوهش‌های برنو هوسرل انجام گرفته است. پیوست چهارم با عنوان "نظام فلسفه پدیده شناختی" به معرفی طرح‌هایی می‌پردازد که هوسرل برای بیان و تدوین نظام فلسفه پدیده شناختی به وجود آورده است. در این پیوست می‌توان ساختار سه طرح مقدماتی برای نظام پدیده شناسی را مقایسه نمود: نخستین طرح در سال ۱۹۲۱ و دو طرح دیگر در سال ۱۹۳۰ ترسیم شده‌اند. این پیوست همچنین شامل ترجمه کامل دو طرح اخیر در سال ۱۹۳۰، یعنی "نظام فلسفه پدیده شناختی" نیز است که به توسط هوسرل و فینک ترسیم گشته است.

